



## لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات والفجر ۸

### سردار سرتیپ امین شریعتی و تیم همراه

تنظیم: محمد محمدپور\*

سردار امین شریعتی از فرماندهان سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس است که از ابتدای جنگ تحمیلی در محور سوسنگرد به همراه فرماندهانی همچون سردار محمدعلی جعفری (فرمانده فعلی سپاه) و سردار احمد غلامپور و دیگران با دشمن درگیر شدند. این فرمانده در دوران جنگ تحمیلی مسئولیت‌های مختلفی بر عهده داشته است؛ وی از مؤسسان و فرمانده تیپ ۳۱ عاشورا بود. زمانی که تیپ ۳۱ عاشورا تبدیل به لشکر و سردار شهید مهدی باکری به فرماندهی این لشکر منصوب شد، امین شریعتی به قرارگاه نجف اشرف در جبهه میانی مأمور شد و در کنار سردار محمدعلی (عزیز) جعفری و به عنوان معاون اطلاعات عملیات قرارگاه ایفای نقش کرد. پس از شهادت مهدی باکری، بار دیگر فرماندهی لشکر ۳۱ عاشورا به وی واگذار شد. سردار شریعتی در دوره اول انتقال فرهنگ و تجربیات فرماندهی دفاع مقدس در جمع دانشجویان دافوس دانشگاه امام حسین <sup>(ع)</sup> در دی‌ماه ۱۳۹۴ حضور یافت و به تشریح عملکرد مدیریتی و فرماندهی خود و چگونگی خط‌شکنی لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات والفجر ۸ پرداخت. در این جلسه سرداران اصغر عباسقلی‌زاده، منصور عزتی و آقای محمد حبیب‌اللهی ایشان را همراهی کردند. واژگان کلیدی: امین شریعتی، لشکر ۳۱ عاشورا، والفجر ۸، انتقال تجارب فرماندهان، دفاع مقدس، دانشگاه امام حسین <sup>(ع)</sup> .	چکیده		

### الگوی مدیریت و فرماندهی

سردار شریعتی حضور در مقاطع مختلف از ابتدای

جنگ را توفیق الهی دانست و به ارزشمندی موضوع فرماندهی خود در ابتدای جنگ اشاره کرد و گفت:

«اگر کسی بخواهد واقعاً در این عرصه فرماندهی چه در حوزه گردان، چه در حوزه تیپ، چه در حوزه لشکر و حتی قرارگاه وارد این مرحله‌ها بشود، حتماً باید کسی را برای خودش الگو قرار بدهد. ما خیلی از سردارها را داشتیم که در دوران دفاع مقدس بین ماها بودند و به شهادت رسیدند و هر کدامشان خصوصیت‌های بسیار ارزشمندی داشتند.»

سردار امین شریعتی فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا ضمن قدردانی از فرماندهان، مسئولان و دانشجویان، موضوع انتقال تجربیات فرماندهان دفاع مقدس را صرفاً مختص به صحنه نبرد و مباحثی مانند عملیات، خط‌شکنی، اطلاعات عملیات و... ندانست. وی تمرکز خود را بر بحث نوع مدیریت و فرماندهی قرار داد و یکی از مباحث اصلی فرماندهان در دوران دفاع مقدس را نوع برخورد فرماندهان با نیروهای تحت امر و سلسله‌مراتب بالاتر از خودشان خواند.

\* کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

سال پانزدهم □ شماره پنجاه و هشتم □ زمستان ۱۳۹۵ و بهار ۱۳۹۶





سردار سرتیپ امین شریعتی فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا در دوران دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

### ضرورت انتخاب الگوها و استخراج درس‌ها

سردار امین شریعتی فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا در دوران دفاع مقدس، بخش دیگری از سخنان خود را به ضرورت الگوگیری از روش و منش فرماندهان دوران دفاع مقدس اختصاص داد و در این باره گفت: «اولین نکته این است که هرکسی در هر جایی که می‌خواهد مسئولیتی را بپذیرد، یکی از شهدا را الگوی خودش قرار بدهد. یکی مهدی باکری، یکی شهید همدانی، یکی شهید شوشتری را الگو قرار بدهد. ببینید اینها چه کارهایی کردند که خدا آنها را پذیرفت. اینها بی‌دلیل شهید نشدند، ببینید به چه فضایی رسیده بودند که شهید شدند؟ به این سادگی نیست. من در لشکر عاشورا آدم داشتم که خدا می‌داند آرزویم این بود یک بار بتوانم کنارش بایستم و نماز بخوانم، چون اجازه نمی‌داد. در تخریب هم بود. من فرمانده لشکر آرزویم این بود.

نمازخانه، دستشویی، حمام و خواب بچه‌ها دقت کن، آخرین موضوع هم بحث غذای بچه‌هاست؛ بقیه‌اش انجام می‌شود. خدا می‌داند تمام اینها نکاتی بود که بر من اثرگذار بود و توانستم با این چیزهایی که از دوستان یاد گرفتم بروم لشکر و لشکری را که اصلاً آماده نبود، آماده بکنم.»

سردار شریعتی در ادامه، نحوه مدیریت فرماندهان دوران دفاع مقدس را الگویی خواند که حاصل تجارب گران‌سنگ دوران جنگ هشت‌ساله است و گفت: «می‌خواهم به‌عنوان یک الگو بگویم شهید خرازی کی بود، شهید باکری کی بود، شهید کاظمی کی بود. من مدیریت جهادی را کلاً آدم خلاصه کردم در این شهدا، اینکه مثلاً می‌گویند مدیریت بر قلب‌ها، یعنی چی؟ این همین‌طوری نیست! این‌طوری نیست که به این سادگی به دست بیاید. من ساعت‌ها نشستم روی این موضوع کار کردم.»

در دوران جنگ این الگوگیری عمیق بود، هم در رفتار ظاهری و هم در منش اخلاقی و باطنی افراد. همین شهید مهدی باکری لباس کار خاکی می پوشیدند، یک چفیه سفید می گذاشت که عرق نکند [لباسش] کثیف نشود؛ همه نیروهای لشکر اینها را پوشیده بودند. هر کاری که این فرمانده لشکرها می کردند، بلافاصله بچه‌ها تقلید می کردند. خیلی‌ها عادت کردند. فرماندهان ما این چیزها را داشتند، این طوری عمل می کردند و این طوری در قلب بچه‌ها جا پیدا کرده بودند.

من اینجا بحث مدیریت و فرماندهی را در زمان جنگ مطرح می کنم و دوستان توجه کنند که اگر امروز از این موارد درس نگیریم و اینها را ادامه ندهیم، کسی که در آینده می خواهد فرمانده تپ یا لشکر باشد، نمی تواند، امکان ندارد. ما می خواهیم از انقلاب دفاع بکنیم، از جهان اسلام دفاع بکنیم؛ مأموریت نیروهای مسلح این چیزهاست. نه اینکه برویم از صبح تا شب صبحگاه بگذاریم و این بحث‌های تکراری را داشته باشیم.

**سردار شریعتی:**  
فرمانده لشکرها در کنار هم که قرار می گرفتند از برادر به برادر نزدیک تر بودند. هر چه پیروزی به دست می آوردیم، این [روحیه برادری] عامل اصلی پیروزی ما بود.

### ۱. جامعیت و خوش فکر بودن فرماندهی

یکی از خوبی‌های فرماندهان ما این بود که در همه موارد خوش فکر بودند؛ چه در ابعاد سیاسی، چه در ابعاد فرهنگی و چه در ابعاد نظامی. اینها واقعیت‌هایی است که برای شما مثال می‌زنم. مثلاً شهید باکری یک

مهندس بود، به همان اندازه‌ای که مهندس بود - فیلمش هست و دوستان می‌توانند بروند و بگیرند - ایشان داخل لشکر تفسیر قرآن می‌کرد. در کنار همه اینها بحث‌های فرهنگی‌اش در حد اعلا بود. شهید باکری همه را در لشکر جمع می‌کرد، همه روحانیون را، مثلاً یک روز می‌دیدید سیصدتا روحانی در سراسر لشکر جمع شده‌اند. می‌گفت یک، دو، سه، چهار، پنج، اینها حرف‌هایی است که می‌خواهم در واحدها و گردان‌ها بزنید. قشنگ این موضوع جا می‌افتاد. در لشکر عاشورا یک زمانی تصادف زیاد بود و ماشین‌ها تصادف می‌کردند. البته در همه یگان‌ها داشتیم. ایشان می‌آید می‌گوید چه کار کنم؟ روحانیون را جمع می‌کند و می‌گوید به نیروها بگویید شما آمدید اینجا بجنگید، آمدید جان خودتان را تقدیم بکنید، چرا مسائل شرعی را رعایت نمی‌کنید؟ حدود یک ماه این روحانیون در لشکر فقط درباره سرعت مجاز و بحث تصادفات و اینها صحبت می‌کردند. همه را هم خودش خط می‌داد، یعنی خوراک بحث‌ها را به آنها می‌رساند. بعد از اینکه کارها را انجام داد، در کیلومتر ماشین از ۹۵ به بالا را چسب زد. بالایش را هم برچسب زده بود که برادر عزیز من، این بیت‌المال، مال خون شهداست. همه اینها را بالای سر راننده اتیکت تبلیغاتی زده بود، به همه ماشین‌های لشکر. خب ببینید کار فرهنگی بالاتر از این! در حوزه سیاسی همه استان‌های ما در حوزه جنگ مسائل سیاسی داشتند. کدام استان بوده است که بحث سیاسی نداشته باشد؟ در منطقه خرم‌آباد گردنه‌ای داشتیم، از پلدختر که به آن گردنه تنگ فنی می‌گفتند و یک گردنه بسیار بزرگ و معروفی بود. پادگان لشکر عاشورا در دزفول بود، البته بعداً من که جانشین نیروی زمینی شدم، رفتم آن را گرفتم و پادگان آموزشی برای

دستش می‌دهیم. نمی‌گذاشتند من بروم آن‌ور. آقای سردار کبیری که جانشین من در لشکر بود، آمده بود و ایستاده بود به‌اتفاق دوستان و سفت و محکم می‌گفت شما نباید بروید. اصلاً دعوایمان شد. گفتم این حرف‌ها چیست که شما می‌زنید؟ مگر می‌شود من در کنار بچه‌ها نباشم؟ بلافاصله در یک قایق با یک موتورسیکلت ما را به آن‌ور منتقل کردند. هوا تاریک بود که من آن‌ور بودم. پشت همین اسکله‌ای که رفتید و دیدید، یک

نیروی زمینی شد. آنجا الآن هست. می‌گفتند بچه‌های لشکر عاشورا وقتی از شهرهایشان می‌آیند، مسائل سیاسی‌شان را باید بگذارند و بیایند پایین. ایشان گفته بود کسی حق ندارد با خودش [مسائل را] بردارد بیاید پایین. در لشکر عاشورا واقعاً بعضی از بچه‌ها اختلاف‌نظر شدید داشتند، اما این خوش‌فکری شهید باکری باعث شد که اصلاً این حرف‌ها ممنوع شود و همه فقط به جنگ و دفاع مقدس فکر کنند.

## ۲. نظم و انضباط

در پادگان شهید باکری دزفول حدود هزار هکتار زمین در اختیار این لشکر بود. یعنی اگر خیابان اصلی‌اش را آسفالت می‌کردیم، هواپیما می‌توانست روی آن بنشیند. شهید باکری همه اینها را تقسیم کرده بود، چون اگر یک بار آنجا بمباران می‌شد، با این آرایش، تلفات خیلی سنگینی می‌دادیم. در همه مباحث کاملاً دقت می‌کرد. در بُعد عملیاتی روی بحث شناسایی‌ها، خیلی حساس بود. بعضی از دوستان ممکن است اشتباه کنند و فکر کنند ما که فرمانده بودیم، در سنگر می‌نشستیم. این‌طوری نبود؛ یعنی اگر جای ما امن‌تر از نیروهایمان بود، عذاب وجدان داشتیم. من در عملیات والفجر ۸ موقعی که با آقای [شهید احمد] کاظمی در سنگر روباز نشسته بودیم، احساسم این بود که چطور می‌توانم در یک سنگر محکم بنشینم و این بچه‌ها را بفرستم جایی که معلوم نیست چطور می‌خواهند بروند و این کار را انجام بدهند. در همین عملیات والفجر ۸ موقعی که غواص‌ها عبور کردند، بچه‌های لشکر خیلی نگران بودند و می‌گفتند مهدی باکری رفت آن‌ور دجله از دستش دادیم، این هم می‌خواهد برود آن‌ور ارونند؛ از

قرارگاه فرماندهی گردان بود که سقوط نکرده بود؛ خود من به‌اتفاق بچه‌ها رفتیم آنجا را گرفتیم و پاک‌سازی کردیم. در عملیات خیبر همه فرماندهان ما داخل این جزیره جنوبی، در ضلع مرکزی، در جاده مرکزی جمع شده بودند، داخل جایی که والله قسم، وقتی یادم می‌آید، تنم می‌لرزد. آقای باکری، آقای همت،

### سردار شریعتی:

می‌خواهم به‌عنوان یک الگو بگویم شهید خرازی کی بود، شهید باکری کی بود شهید کاظمی کی بوده. من مدیریت جهادی را کلاً آمدم خلاصه کردم در این شهید، یعنی مدیریت بر قلب‌ها.

آقای ابوشهاب، آقای احمد کاظمی، آقای زین‌الدین، آقای قاسم سلیمانی، یعنی هفت هفت تا از فرماندهان اصلی ما آنجا مستقر بودند و نیروهایشان درگیر. پس ببینید این یکی از خصوصیت‌های بارز فرماندهان بود. فرماندهان همیشه همه‌چیز را خودشان چک می‌کردند. نه اینکه اعتماد نداشتند، اعتماد به نیروهای شناسایی بود، اما ما بالاخره باید از ته قلب اطمینان پیدا می‌کردیم که این تیم شناسایی درست شناسایی‌اش را انجام داده است و بعد بچه‌ها را بدهیم دستش که برود جلو. همه







از راست: سرداران اصغر عباسقلی‌زاده مسئول اطلاعات لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات والفجر ۸، امین شریعتی فرمانده لشکر، منصور عزتی فرمانده گردان حضرت علی اصغر و محمد حبیب‌اللهی مسئول حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس سپاه عاشورا، اردوگاه میثاق آبادان، دی‌ماه ۱۳۹۴.

اگر بخواهد همین‌طوری برخورد بکند فایده ندارد. لذا نظارت دقیق و بازدیدهای مستمر بسیار مهم است. بازدید هم نه به‌عنوان اینکه برویم یک قولی بدهیم که آقا، این کار را انجام می‌دهیم، بعد نتوانیم انجام بدهیم؛ نه. بالاخره یگان تحت امر شما یک‌سری مجموعه‌ها دارد که فرماندهان هر کدام از آنها باید پاسخگو باشند. من زمانی که جانشین نیروی زمینی بودم، سه‌شنبه آخر هر ماه را روز نگهداری اعلام کردم. از تجربه لشکر عاشورا این کار را کردم. سه‌شنبه آخر هر ماه روز نگهداری بود؛ یعنی دستورالعمل تنظیم کرده بودیم که آن کسی که پای کامپیوتر بود، آن کسی که مکبر بود و یک آمپلی فایر تحویلش بود، همه باید کنترل می‌کردند. همه باید در آن روز نگهداری، تمیزکاری و... می‌کردند و همه‌چیز باید منظم می‌بود و بازدید می‌کردیم. همه نیروی زمینی یعنی همه یگان‌ها چک لیست داشتیم. نمی‌دانم الان هم انجام می‌شود یا نه؟ محل استراحت نیروها باید بازدید بشود. خدا می‌داند در لشکر عاشورا در گرمای ۵۰ درجه دزفول، ۵۰ درجه بالای صفر یعنی از شدت گرما از چشم‌هایم خون می‌آمد، یک کانکسی بود که محل [استراحت] مهمانان بود، معروف بود، مسئولان سطح بالای استان‌ها که می‌آمدند بازدید، می‌رفتند آنجا، اما من نمی‌رفتم در آن استراحت بکنم، چون بچه‌ها زیر چادر بودند. اینها بود که آن ارتباط قلبی را برقرار می‌کرد. یعنی فاصله‌ای نبود. با فرماندهان جلسه داشتیم، آمدند پیش من گفتند امین‌آقا، برویم آنجا [توی کانکس] بنشینیم، چند دقیقه هوایی [عوض کنیم]. گفتم اصلاً و ابداً حق ندارید، من هم بگویم، شما نباید بروید. شما بچه‌هایتان زیر چادرند، زمانی می‌رویم زیر آن می‌نشینیم که بچه‌هایتان همه زیر آن باشند. بسیجی‌ها هم می‌دیدند؛ بسیجی‌هایی که از مناطق سردسیر کشور آمده بودند، کجا؟





بود، جلوه هم دشمن ۸ کیلومتر باید می‌رفتیم تا می‌رسیدیم به دجله. پشت خط اول که شکسته شده بود، همه کُپ کرده بودند. گردان‌ها همه مانده بودند و جلو نمی‌رفتند. تانک و نفربر هم با تیربارها نوک خاکریز را می‌زدند. اصلاً هیچ‌کس نمی‌توانست بلند شود. آنجا با مهدی باکری رسیدیم پشت سیل‌بند، پیش بچه‌ها نشستیم. گفتیم چرا نمی‌روید؟ گفتند این طوری و فلان است. صحبت شد، گفت من بلند می‌شوم سر سیل‌بند تکبیر می‌گویم، پشت سرم

این بچه‌ها راه می‌افتند. گفتم مهدی، این کار را نکن، تو بلند شوی از اینجا می‌زنند. گفت من بلند می‌شوم، ببین اینها چطوری می‌آیند. هرچه من گفتم، گفت نه، من این کار را می‌کنم. بلند شد، خدامی‌داند، تکبیر را که گفت، همه این بچه‌ها که پشت خاکریز کُپ کرده بودند، مثل مور و ملخ از پشت این سیل‌بند بلند شدند. تکبیر گویان پشت سرش رفتند

و بعدش رسیدیم به دجله. این حکومت بر قلب‌هاست.

ناراحت می‌شویم - آقای خرازی و مهدی باکری و احمد کاظمی، همه بودیم. آنجا گفتند یک کسی برود بالا، یعنی هرکسی می‌رفت بالا مطرح می‌شد. یکی یکی پرهیز کردند، یعنی فرار کردند از آنجا، به خاطر چی؟ به خاطر اینکه اصلاً دنبال این چیزها نبودند. می‌گفتند ما باید پیش خدا مطرح بشویم، پیش نیروهایمان مطرح بشویم. این برایشان اصل مسئله بود. این قضایا عاملی بود برای اینکه خیلی از بچه‌ها جاهای مختلفی که می‌رفتند، اصلاً آنها را نمی‌شناختند. خیلی از نگهبانی‌های لشکرها و یگان‌ها آنها را اشتباه می‌گرفتند. همین آقای مهدی باکری - در فضای مجازی احتمالاً شنیده باشید - یک بار می‌رود جایی در تدارکات و به پیرمردی که از ماشین جنس برمی‌داشته و می‌برده [است]، کمک می‌کند. بعد مسئولی که آنجا بوده مال آن قسمت تدارکات در اهواز، می‌گوید این بسیجی خوب کار می‌کند، گونی برنج می‌گذارد روی دوشش، می‌برد و می‌آید. بعد یک کسی می‌آید و می‌گوید عجب نیرویی امروز برای من آمده، ببین چطوری دارد کار می‌کند. او می‌گوید این فرمانده لشکرمان مهدی باکری است. که می‌زند به سرش و می‌رود پیشش عذرخواهی می‌کند. باکری می‌گوید نه، چه اشکال دارد کمکتان بکنم.

#### سردار شریعتی:

آنچه در این عملیات ویژه یکی بسیار خاصی داشت یکی اطلاعات عملیات، دوم بحث گردان‌های خط‌شکن و سوم بحث مهندسی بود که بسیار اهمیت داشت.

#### ۸. توجه به سیر رشد نیروها

سیر رشد نیروها باید مشخص باشد. من واقعاً در زمان خودم به این دقت می‌کردم. زمان شهید باکری همه فرماندهان این کار را می‌کردند. من کنار دستم یک تیمی را گذاشته بودم، امکان نداشت که فرمانده گردانی را من منسوب کرده باشم که فرمانده دسته نبوده باشد، فرمانده گروهان نبوده نباشد، جانشین

#### ۷. ساده‌زیستی و حکومت بر قلب‌ها

در عملیات بدر من کنار مهدی باکری بودم. این هم خواست خدا بود که ما کنار باکری باشیم. قسمت شده بود که ما کنار باکری باشیم، بچه‌ها بیشتر ما را ببینند و باکری که شهید بشود، من بروم فرمانده بشوم. در عملیات بدر رسیده بودیم پشت این سیل‌بند هور اطراف روطه و لشکر عاشورا و نجف سمت چپ بودند. بچه‌ها خط را شکسته بودند. پشت، آب


لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات والفجر ۸

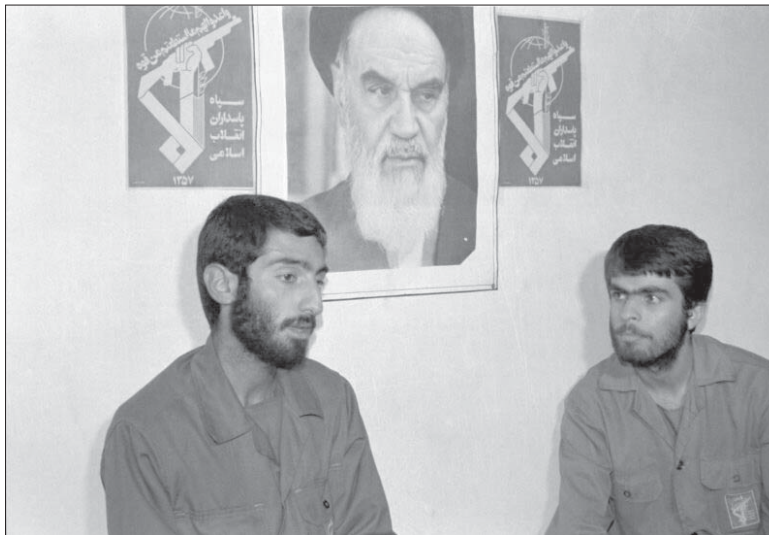
گردان نبوده باشد. این آقای عزتی که صبح کنار من نشسته بود و او را دیدید، تا فرماندهی لشکر آمد و فرمانده لشکر ۳ ویژه شهدا شد، فرمانده دانشکده افسری شد. برادرها ایشان را می‌شناسند. ایشان فرمانده دسته بود که من به لشکر عاشورا رفتم. بعد شد فرمانده گروهان، بعد شد جانشین گردان، بعد شد فرمانده گردان، بعد شد فرمانده محور. آقای اصائلو که فرمانده قرارگاه حمزه است، مسئول دسته ایشان بوده. یعنی سیر رشد نیروها باید درست انجام بشود. اینکه از دسته یک کسی بیاید برود فرمانده فلان یا مثلاً مدیر فلان [بشود] واقعاً اشتباه است. به همین دلیل بعضی از مواقع یک‌سری تصمیم‌گیری‌ها در بعضی جاها صورت می‌گیرد که به دلیل بی‌اطلاعی از مسائل ریز است. برادرها باید دقت بکنند هر کجا که هستند، این سیر رشد نیروهای تحت امر درست انجام بشود.

۹. همدلی، هم‌زبانی، اخوت و برادری

یکی از موارد دیگری که فرماندهان باید بسیار دقت می‌کردند، بحث همدلی، هم‌زبانی، اخوت و برادری [بود]. این نبود که کسی بیاید پیش من درباره آقای فلانی در لشکر من صحبت بکند که این فلان فلان شده این‌طوری بود، بهمان بود و من هی داغ و ترش کنم. ما شده بودیم محرم اسرار همه بچه‌ها؛ یعنی سی هزار نفر. تحملمان هم خیلی بالا بود؛ خدا واقعاً خیلی لطف می‌کرد. این آقای منصور عزتی در عملیات کربلای ۴، در گردانی که بود، تلفات داد. آقا مرتضی قربانی خطش در بوارین یا ام‌الرصاص بود که نتوانسته بود انجام بدهد و طول کشیده بود. این باعث شد به من دستور بدهند که شما یک

گروهان از غواص‌ها بفرستید و فرستادیم. یک‌سری از بچه‌ها و دوست و رفیق‌های قدیمی شهید شدند. وقتی برگشت، برای من نامه زد که من تحت هیچ شرایطی دیگر در رده فرماندهی نیستم و من از الآن یک اسلحه برمی‌دارم و مثل نیروها می‌روم تحت امر یکی از گردان‌ها می‌جنگم. ما در همین جاده اهواز خرمشهر بودیم. من هرچی دفترم را فرستادم، برای کربلای ۴ نیامد. به بچه‌ها گفتم خیلی خوب، آقا منصور عزتی خسته است، خودمان پیشش می‌رویم. با همه بچه‌های شورای لشکر که منتظر بودند ایشان بیاید، رفتیم دیدیم که بنده خدا در چادری خوابیده. ما هم صدایش نکردیم، رفتیم نشستیم و جلسه‌مان را گرفتیم تا بیدار شد و یک‌مرتبه دید همه نشستیم و صحبت می‌کنیم. ببینید دوستان عزیز، بحث من بحث تحمل، بحث برادری، بحث اینکه در یگانمان آمدیم همه را به هم وصل کردیم، است. باید همه با هم برادر باشند، نه اینکه بیاییم خودمان بدتر از بقیه اختلاف ایجاد بکنیم. در لشکرها واقعاً این‌طور نبوده است و الآن هم نباید باشد که یک فرمانده عوض می‌شود، از بالا تا پایین همه عوض می‌شوند. الآن در وزارتخانه‌ها هست که یک دولت عوض می‌شود، تا آبدارچی بخشداری هم عوض می‌شود. در زمان جنگ این‌طوری نبود، الآن هم قطعاً این‌طوری نیست. این را باید دقت کرد برادرها. من اینها را می‌گویم که شما برای محدوده خودتان این چیزها را رعایت بکنید؛ شما بالاخره فردا می‌خواهید مدیر این تشکیلات بشوید.

من لشکر عاشورا را مثال نمی‌زنم؛ لشکر امام حسین (ع) آقای ابوشهاب هم هست. آقای حسین خرازی



برادر امین شریعتی فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا در دوران دفاع مقدس.

مجروح شدن خود را در قرارگاه کربلا تشریح کرد و گفت: «وقتی که شهید مهدی باکری در دجله به شهادت رسید، من در قرارگاه کربلا جانشین سردار عزیز جعفری بودم. ما در قرارگاه عملیاتی منطقه بدر چند تا قرارگاه داشتیم که ما قرارگاه کربلا بودیم. سردار غلامپور و سردار قربانی هم در شمال منطقه به عنوان قرارگاه نجف بودند. در عملیات بدر بین سردار جعفری و بنده تقسیم کاری که انجام شده بود، این بود که در محوری که لشکر ۸ نجف و محوری که لشکر ۳۱ عاشورا و حتی تیپ ۴۴ قمرینی هاشم<sup>(ع)</sup> (به فرماندهی سردار زاهدی) بودند، در آن حوزه مسئولیت داشتیم. وقتی مهدی باکری می‌خواست از رودخانه دجله عبور کند، یک پل نפרرو توی دجله زده شده بود و ما به اتفاق هم داشتیم می‌رفتیم. احمد کاظمی جای دیگری رفته بود. آقا مهدی و من باهم قرار گذاشتیم که از پل نפרرو عبور کنیم. در ابتدای پل دجله که می‌خواستیم

که فرمانده بود، آقای ابوشهاب جانشینش بود، آقای زاهدی جانشینش بود، چندتا آدم قوی در کنارش بودند. یعنی یک لشکر فقط در کنارش بود، همه هم آدم‌های قوی، حتی قوی‌تر از خودش، همه هم با فکرهای مختلف. یعنی یک فرمانده آدم‌های قوی را در کنار دست خودش قرار می‌داد، نه اینکه آدم‌های ضعیف که بزند توی سرشان. این بود که امام به این بچه‌ها افتخار می‌کرد. فرمانده باید آدم‌های قوی‌تر از خودش را بتواند جذب کند. نترسد که فردا می‌آید و جایگزینش می‌شود. دوستان نباید از این چیزها بترسند.»

### مسئولیت در قرارگاه کربلا (عملیات بدر)

سردار شریعتی با اشاره به اینکه در عملیات بدر از فرماندهی و مدیریت شهید احمد کاظمی (فرمانده لشکر ۸ نجف اشرف) و شهید مهدی باکری (فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا) تأثیرات زیادی پذیرفته است، ماجرای

حرکت کنیم، یک گلوله توپ خورد آنجا و من زخمی شدم. دقیقاً یک ترکش خورد کنار نخاع که بلافاصله من را آوردند عقب و در بیمارستانی در نزدیکی منطقه طلائیہ بستری شدم. بعد که به منطقه رفتیم دیدیم که همه توی قرارگاه نشسته‌اند، گریه می‌کنند که آنجا دیگر مشخص شد که مهدی باکری به شهادت رسیده است. هنوز عقب‌نشینی لشکر عاشورا در عملیات بدر کامل انجام نشده بود. ما به قرارگاه برگشتیم و دوباره کنار دوستان بودیم. آقا رحیم و شهید صیاد آنجا بودند، همان‌جا دوباره بمباران شد. دوباره یک ترکش خورد دقیقاً سر همان جایی که ما ترکش خورده بودیم.»

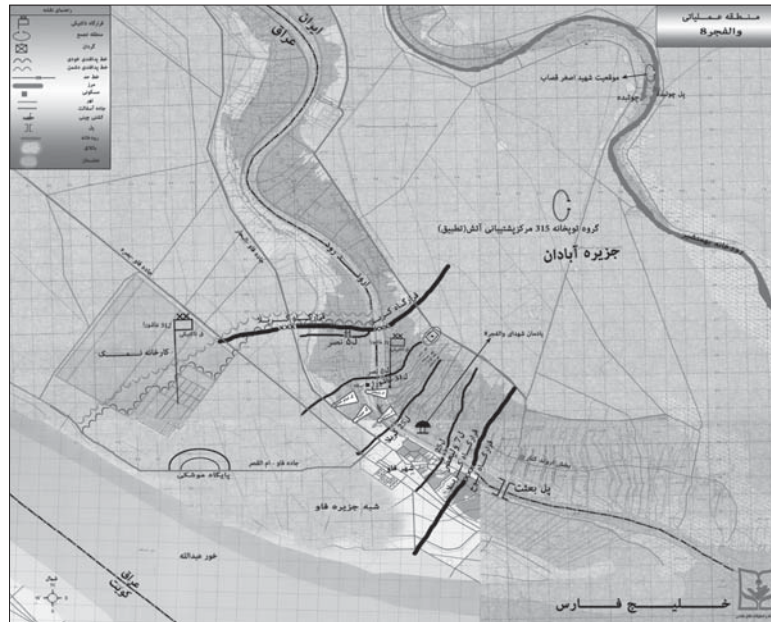
#### ابلاغ مأموریت فرماندهی لشکر ۳۱ عاشورا

فرمانده سابق لشکر ۳۱ عاشورا با اشاره به اینکه بعد از شهادت مهدی باکری و مجروح شدن وی در عملیات بدر، در قرارگاه در کنار سردار عزیز جعفری مشغول به کار شد، درخصوص چگونگی ابلاغ مأموریت فرماندهی لشکر ۳۱ به وی ازسوی محسن رضایی اظهار کرد: «روزی به ما گفتند که آقا محسن با شما کار دارد. ما رفتیم پیش آقا محسن. گفت شما که قبلاً خودت تیپ عاشورا بودی - چون می‌دانید که فرمانده تیپ عاشورا بعد از طریق القدس تا عملیات بیت‌المقدس من بودم، پس از آن ما تیپ ۳۱ عاشورا را تحویل شهید باکری دادیم - بچه‌های لشکر آمدند و شرایط لشکر بسیار بسیار بد است [با شهادت آقا مهدی باکری] و درخواست کردند که شما به لشکر برگردید. من به آقا محسن گفتم که برای من خیلی سخت است که جای مهدی باکری بروم. مهدی باکری کجا، ما کجا؟ چون خبر داشتیم و می‌دانستیم که وضعیت ایشان توی لشکر و نفوذی که

توی لشکر داشته، چطور بوده است. خود مهدی باکری اصلاً یک شخصیت دیگر بود که اصلاً ما با او قابل مقایسه نیستیم.» وی درباره مشکلات لشکر ۳۱ عاشورا هم‌زمان با پذیرش فرماندهی این یگان گفت:

«رفتیم توی لشکری که جانشینش همراه با تعدادی از فرماندهان گردان‌ها در عملیات خیبر شهید شده بود و توی عملیات بدر هم خود فرمانده لشکر و تعداد زیادی از مسئولان گردان‌ها و واحدهایش به شهادت رسیده بودند. شرایط بسیار سخت و پیچیده‌ای توی این لشکر به وجود آمده بود. در هر کدام از این عملیات‌ها هم تعداد زیادی از این بچه‌ها به شهادت رسیده بودند و اصلاً لشکر متلاشی شده بود.»

وی با اشاره به اینکه استان‌های زنجان و آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی پشتیبانی‌کننده لشکر ۳۱ عاشورا بودند، افزود که در چنین وضعیتی نکته حائز اهمیت آمادگی هم‌زمان لشکر یعنی سازماندهی و انسجام لشکر و آمادگی آن برای عملیات بود. وی درخصوص بحث آماده‌کردن لشکر ۳۱ برای عملیات والفجر ۸، شناسایی رزمندگان و انتخاب فرمانده گردان‌ها و مقدمات آن گفت: «رفتم پیش آقا محسن گفتم من می‌خواهم این بچه‌ها را بشناسم؛ باید یک عملیات انجام بدهم. گفت الآن عملیاتی نیست. نشستیم فکر کردم، گفتم خیلی خوب، همه را جمع می‌کنم پشت دریاچه سد دز. جمع شدیم آنجا و یک آموزش را به اسم دوره مدیریت شهید باکری تشکیل دادیم. خود من آنجا درس می‌دادم؛ عکس‌هایش هم هست. یادم هست یک بار شهید میثمی تشریف آورد آنجا و به من گفت با این کاری که تو کردی، مطمئن باش بقیه کارت هم مهیا خواهد شد. ما آنجا درس



نقشه محورهای عملیاتی یگان‌های سپاه در عملیات والفجر ۸.

شریعتی درباره نتایج و ثمرات برگزاری اردوی آموزشی در دریاچه سد دز اظهار کرد: «لشکر را که آماده کردیم و از بچه‌ها شناخت پیدا کردیم و مجموعه‌ای را هم آنجا طراحی کرده و مشخص کردیم، به یکی از دوستان گفتیم شما از الآن باید به‌عنوان سازماندهی در کنار من باشی. یک نفر را هم گذاشتم که در همه مراحل فقط و فقط فرمانده دسته، گروهان و گردان را شناسایی کند. یعنی طوری که هر لحظه‌ای که ما می‌خواهیم برویم عملیات انجام بدهیم، من برای آینده باید فرمانده گروهان و فرمانده دسته داشته باشم. هر مرحله‌ای که ما عملیات می‌کردیم، شهید و مجروح داشتیم. من برای مرحله بعد باید سازماندهی انجام می‌دادم. خوب این سازماندهی را انجام دادیم و دوستان را آماده کردیم تا اینکه عملیات والفجر ۸ ابلاغ شد.»

می‌دادیم. دوستان دیگر که درس می‌دادند، خود من سر کلاس می‌نشستم. من می‌خواستم اینها را بشناسم. من همین‌طوری نگاه می‌کردم و فکر می‌کردم باید چه کار بکنم که با اینها قاطی شوم؟ خوب زبان اینها را که من کاملاً نمی‌دانستم، اصلاً بلد نبودم. با این حربه وارد کار شدم که وقتی اینها کنار سد دز داشتند شنا می‌کردند، رفتم کنارشان نشستم و با شوخی همه را ریختم توی آب. بعضی‌هایشان من را نمی‌شناختند. آن موقع گفتند این کیه؟ این لاغراندام کیه؟ این کیه که نمی‌تواند ترکی صحبت کند؟ آنجا بود که فهمیدند من فرمانده لشکرشان هستم و بعضی‌هایشان هنوز هم که هنوز است در خاطراتشان می‌گویند آن کاری که امین‌آقا توی لشکر با ما کرد، از همان‌جا مهر ایشان توی قلب ما وارد شد.»


### ابلاغ مأموریت عملیات والفجر ۸

آن تصمیم می‌گرفت. در همه عملیات‌های ما هم ریسک بود و این‌طور نبود که عملیاتی را بگوییم صددرصد آقا این دیگر ریسک ندارد. ... آنجا وقتی که صحبت شد و آقا محسن مطرح کرد، ما هم خیلی استقبال کردیم و گفتیم خیلی خوب است که منطقه فریب ما هورالعظیم باشد و منطقه اصلی ما منطقه فاو باشد. ما هم براساس همین آمدیم در لشکر و اصلاً کار نداشتیم که [عملیات والفجر ۸] اتفاق خواهد افتاد یا نه؛ منطقه پدافندی هور را شروع کردیم به کار کردن.»

سردار شریعتی درخصوص خط حد لشکر ۳۱ عاشورا و شناسایی‌های انجام‌شده نیز اظهار کرد: «ما حدود ۱۴ گردان برای عملیات آماده کردیم. منطقه فاو در محدوده لشکر ۲۵ کربلا بود و ما در محدوده سمت راست، یعنی شمال شهر فاو مستقر بودیم؛ تقریباً روبه‌روی اسکله چهارچراغ. از اسکله به سمت راست یعنی به سمت شمال، لشکر ۵ نصر بود، یعنی از جناح سمت راست ما لشکر ۵ نصر بود و جناح سمت چپ ما هم لشکر ۲۵ کربلا بود. حدود ۶ تا نه در اختیار ما بود که نهرهای مهمی هم بود. وقتی که منطقه را به ما ابلاغ کردند، رفتیم شناسایی را انجام بدهیم. در شناسایی اولیه که خود من و بعضی از مسئولین لشکر بودیم، دیدیم که این منطقه حساسیت بسیار خاصی دارد و با همه عملیات‌ها فرق می‌کند. ما باید درباره مسئله غافلگیری و رعایت حفاظت دقت می‌کردیم و کارهای زیادی انجام می‌دادیم. براساس آن آمدیم گفتیم که غیر از بچه‌های اطلاعات هیچ‌کس وارد منطقه نشود. هیچ‌کس اطلاع نداشت که ما بچه‌های اطلاعات را کجا می‌بریم. این را هم دقت کنید که

سردار شریعتی درخصوص ابلاغ مأموریت لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات والفجر ۸ و آماده‌سازی‌های قبل از آن گفت: «حدود ۸ ماه قبل از عملیات، هم‌زمان یک خط پدافندی داخل هورالعظیم داشتیم. زمانی که خط حد ما از طرف قرارگاه اعلام شد، چند کار اساسی در منطقه والفجر ۸ داشتیم. آقا محسن جلسه‌ای را در مرکز پشتیبانی جنوب تشکیل دادند؛ آن موقع

آنجا مستقر بودند. لشکر به لشکر را ایشان احضار می‌کردند. آن موقع من و آقای احمد کاظمی را احضار کردند و رفتیم آنجا برای بحث درخصوص عملیات والفجر ۸. ایشان از ما سؤال کرد که نظرتان چیه؟ ما توی هور عملیات انجام بدهیم یا توی این منطقه فاو؟ خوب تقریباً زمانی که توی قرارگاه بودم مقداری این بحث‌ها مطرح شده بود و به منطقه والفجر ۸ آشنا بودم. آقا محسن با لشکرهای

دیگر هم مطرح و نظرخواهی کرده بود. چون می‌دانید که سیستم فرماندهی در جنگ این‌طور نبود که مثلاً کسی خودرأی تصمیم بگیرد. واقعاً آقا محسن کار بسیار ارزشمندی که می‌کرد، این بود که جلسه می‌گذاشت، نظرخواهی می‌کرد و بعد براساس

**سردار عباسقلی زاده:**  
 سخت‌ترین محور ما برای شناسایی محور گردان سیدالشهدا<sup>(ع)</sup> بود؛ چون خالی از پوشش بود، فقط موانع بود و بلافاصله بعد از موانع خط دشمن بود. یعنی خط دشمن که با گل‌ولای و درخت‌ها و نخل‌ها کلاً دیواره درست کرده بودند، بلافاصله می‌خورد به موانع سیم‌خاردار و بعد از سیم‌خاردارها انواع مین و خورشیدی و آب بود.



اصولاً در لشکر عاشورا (چون همیشه در عملیات‌ها باید بچه‌های اطلاعات زودتر از همه می‌رفتند) همه گردان‌ها و واحدها رصد می‌کردند که بچه‌های اطلاعات کجا می‌روند. به همین دلیل ما بچه‌های اطلاعات را از مرکز پادگان شهید باکری در دزفول جدا کردیم و آنها را در پادگان پدافند هوایی اهواز مستقر کردیم. به دلیل اینکه نزدیک به واحدها و گردان‌های لشکر نباشند که مداوم رصد بشوند و کسی مطلع شود که بچه‌های اطلاعات کجا هستند. این هم نکته بسیار مهمی بود. ۲، ۳ تا گردان را برای خط‌شکنی مشخص کردیم. در این قضایا مهم‌ترین مسئله‌ای که داشتیم این بود که می‌خواستیم برویم یک عملیات آبی و خاکی انجام بدهیم. برای همین برنامه‌ریزی‌مان را به این ترتیب انجام می‌دادیم که - چون عمده نیروهای لشکر عاشورا از آذربایجان و زنجان بودند و اصلاً با آب زیاد ارتباطی نداشتند - بعضی از بچه‌های لشکر را مثل آقای عزتی و سردار جمشید نظمی را خواستیم و گفتم که شما می‌خواهید در عملیات آینده خط‌شکن باشید، به نیرو کار نداشته باشید؛ شما سازماندهی بکنید، نیروهایتان را من تحویل می‌دهم. اولین کاری که باید می‌کردیم این بود که بچه‌هایمان بفهمند اولاً آب چیست. اینها خیلی‌هایشان اصلاً شنا بلد نیستند، حالا بیایند غواص بشوند! آدم توی میدان صبحگاه لشکر، یادم هست خیلی اعزام انجام شده بود و تمام آن محدوده خارج از میدان صبحگاه پر از جمعیت بود، نیروها را خودم دستچین کردم. نیروهای غواص را تک‌تک خودم انتخاب کردم. یک چارچوبی را مشخص کرده بودم؛ توی جایگاه ایستاده بودم و می‌گفتم مثلاً این افراد با این مشخصه بیایند کنار. بعد سازماندهی‌مان، بسیج، پرسنلی همه

### سردار عباسقلی زاده:

ما ملاحظه‌ای که برای غواص‌ها داشتیم، این بود که حداکثر باید از بینی به بالا بیرون سطح آب باشند و بقیه بدنشان زیر آب باشد. این کار را ما با لباس غواصی با تنظیم وزنه‌های بدن غواص نسبت به وزن هر فرد انجام می‌دادیم.

کاری بکنید که این بچه‌ها یک شناگر ماهر ماهر بشوند. وقتی رفتند آنجا خدا می‌داند - من خودم رفتم دیدم - بعضی‌هایشان بودند که می‌ترسیدند آب را نگاه کنند. آب دریاچه که ساکن است و چیزی نبود. اصلاً اوردند که هیچ، از کارون هم می‌ترسیدند. حدود ۹۰ درصد بچه‌هایی که ما انتخاب کرده بودیم شنا

بلد نبودند و از آب وحشت می‌کردند. گفتیم چه کار کنیم؟ آمدیم توی خود دریاچه استخر درست کردیم. با پل‌های خیبری و نبشی در داخل سد دز چندین استخر درست کردیم که این بچه‌ها می‌رفتند داخل آنها شنا می‌کردند. بچه‌های آموزش نظامی، در استخر به بچه‌ها شنا یاد دادند تا ترسشان از آب بریزد. وقتی که کامل مسلط می‌شدند، آنها را از توی استخر به دریاچه می‌بردند. خودم هم چند باری رفتم و یک بار هم نزدیک بود غرق بشوم.»





سعدی جلسه‌ای برگزار شد و فرماندهان یگان‌های خط‌شکن نیز به‌صورت جداگانه به جلسات دعوت شدند و از هرکدام سؤالاتی مبنی بر میزان آمادگی و چگونگی خط‌شکنی یگان تحت امرشان مطرح شد و در نهایت فرماندهان و کسانی که از تهران آمده بودند به این نتیجه رسیدند که می‌توان عملیات را اجرا کرد. فرمانده سابق لشکر ۳۱ عاشورا در خصوص تغییر خط حد یگان خود و طرح مانور عملیات والفجر ۸ اظهار کرد: «تک پشتیبانی ما در منطقه عمومی خرمشهر بود و من یادم هست وقتی از اروند عبور می‌کردیم، شبش بود که سردار جعفری پشت جاده فاو - البچار آمد. آن شب ما هم‌زمان عملیات انجام دادیم. ما عبور کردیم و آنها متوقف شدند و نتوانستند عبور کنند. ۲، ۳ روز قبل از شب عملیات بود که آقا محسن با من تماس گرفت و گفت که احمد [کاظمی فرمانده لشکر ۸ نجف] می‌آید، شما یک نهر بهش بده! به قالیباف هم زنگ زده بود - یعنی جناح سمت راست ما که لشکر ۵ نصر بود - به ایشان هم گفته بودند که حسین [خرازی فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین<sup>(ع)</sup>] می‌آید پیش شما، یک نهر بهش بدهید. اگر آقا محسن زنگ نمی‌زد، من حتی یک سانت از آن نهر را به احمد کاظمی نمی‌دادم. این را بدانید آنجا همه چیز ما این نهرها بود. مثلاً آن نهری که من باید تحویل می‌دادم، آنجا جاده، عقبه و تمام امکانات من بود. شما ببینید همه امکانات من توسط قایق و شناور باید منتقل می‌شد. هر نهری که ما در این محدوده داشتیم، حدود این ۶ تا نهری که دست من بود، تقسیم کرده بودم که مهمات، غذا و آذوقه، آب و نیرو کجا برود. همه اینها را من تقسیم‌بندی کرده بودم.

من و آقا مرتضی [قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا] که سمت چپ ما بود، همیشه سر نهرها دعوایمان بود. این‌طوری نبینید که یک نهر چه ارزشی دارد که اینها این‌قدر با همدیگر بحث داشته باشند. آقای کاظمی که پیش من آمد، دوستان لشکر ۸ که آمدند، وقتی که مطرح شد، قرار شد یک نهر بهش بدهیم و اتفاقاً روی آن نهر هم من اسکله ساخته بودم، کلی کار کرده بودیم، ولی چون بچه‌های لشکر ما با احمد و لشکر نجف خیلی انس گرفته بودند، نهر را دادیم. چون می‌دانید شهید [مهدی] باکری و احمد [کاظمی] خیلی باهم هماهنگ بودند، خیلی باهم رفیق بودند و اصلاً وقتی احمد کاظمی آمد آنجا، بچه‌های لشکر ما واقعاً روحیه گرفتند. در آنجا ما نهر را تحویل دادیم و شب عملیات حدود ساعت ۱۰ بود، ما خط را کاملاً تجهیز کرده بودیم به ادوات، تیر مستقیم که احیاناً اگر جایی سقوط نکرد، ما با تیر مستقیم بتوانیم بزنیم و غواص‌ها بروند آنجا را تصرف بکنند. ما در یک سنگرهای روباز در خود خط مستقر شده بودیم.»

شریعتی در ادامه در خصوص خط حد لشکر عاشورا و رعایت اصول حفاظتی در عملیات والفجر ۸ افزود: «عملیات اصلی در منطقه عمومی فاو مشخص شد و تک پشتیبانی‌مان در منطقه شلمچه بود که دوستان قبلاً توجه بودند. پس تک پشتیبانی در محدوده عمومی آبادان خرمشهر در جزیره بوآرین و ام‌الرصاص مشخص شد. یعنی اینجا جایی بود که قرارگاه قدس به فرماندهی سردار عزیز جعفری تعیین و مستقر شد. تک اصلی فاو بود، تک پشتیبانی تک فرعی ما در منطقه هورالعظیم بود، حتی در منطقه زید هم به ارتش یک تک پشتیبانی واگذار شده بود.



اروند رود. هر ۲۴ ساعت ۴ بار جزرومد می‌شد، یعنی ۲بار جزر و ۲بار مد کامل و هر روز هم متفاوت از روز قبل بود. هر روز ۴۰ تا ۵۰ دقیقه، با روز قبلش متفاوت بود. اول و آخر و وسط ماه هم متفاوت بود. وسط‌های ماه ارتفاع آب حداقل ۲/۵-۲ متر می‌شد، اواخر ماه و اوایل ماه تا ۳ متر هم می‌رسید. بحث مد و جزر آب کلاً نوسان داشت. ما اگر دقت نمی‌کردیم در بحث زمان عملیات، هماهنگی‌های شناسایی کل کار ما واقعاً به مشکل برمی‌خورد. اولین مشکل ما نحوه عبور از خود رود بود؛ دومین بحث زمان بود که کدام زمان را ما مشخص بکنیم، کی از نقطه‌رهایی حرکت کنیم و برسیم به هدف و خط دشمن را شناسایی کنیم، معبر را پاک‌سازی کنیم، آماده کنیم، مواضع دشمن را دید بزینم، نقاط ضعف دشمن را پیدا کنیم تا بتوانیم نیرو را در شب عملیات به‌نحو احسن به بحث خط‌شکنی هدایت کنیم؟ اینها کارهای اساسی ما بود؛ یعنی ما حتی قبل از اینکه کارهای شناسایی‌مان انجام شود، بحث جزرومد را دقیقاً هر روز رصد می‌کردیم. تمرینات عبور از رود را در خود به‌منشیر انجام می‌دادیم. بحث رصد فعالیت‌های شبانه دشمن را داشتیم. علاوه‌براینکه روزها به‌منشیر بودیم. هر شب بدون استثنا ما داخل آب می‌زدیم و می‌رفتیم سمت دشمن. نزدیک به ۲ ماه اصلاً نزدیک خط دشمن نشدیم؛ فقط می‌رفتیم نزدیکی ساحل دشمن، کشتی چینی، کشتی‌ای که جلو اسکله چهارچراغ بود. همان‌جا یک دید کلی می‌زدیم تا به وضعیت، حساسیت، استقرار دشمن، نوع فعالیت‌های شبانه آنها آشنا شویم، بعد برویم و مواضعش را شناسایی کنیم. بعد از ۲ ماه کارهای مقدماتی کم‌کم شروع به امر

### شناسایی، مشکلات آن و آموزش نیروهای غواص

مسئول واحد اطلاعات عملیات لشکر عاشورا عمده اقدامات تخصصی انجام‌شده در حیطه واحد اطلاعات عملیات را چنین تشریح کرد:

«از زمانی که (حدوداً ۸ ماه قبل از اجرای عملیات) در منطقه مستقر شده بودیم، آموزش‌های مختلفی را مثل نحوه عبور از رودخانه آنجا آزمایش کردیم. یعنی ما چند تا مأموریت اساسی داشتیم: اصلی‌ترین مأموریت ما بحث شناخت خودمان بود؛ شناخت زمین، آب، نحوه تردد، جزرومد و شدت و حدت آن، طلوع و غروب ماه، زمان حرکت آب و همه اینها را باید محاسبه می‌کردیم. علاوه‌براین، کار دیدبانی و شناسایی را هم هم‌زمان انجام می‌دادیم. در بحث کارهای شناسایی و دیدبانی ما یک دکل ۶۰ متری داشتیم که قرارگاه خاتم‌الانبیاء<sup>(ص)</sup> زده بود و در حدود ۱۰ کیلومتر عقبه خط ما مستقر کرده بود که اکثر یگان‌های در خط می‌آمدند از همین دکل به‌صورت نوبتی دید می‌زدند. منطقه عملیاتی و اطلاعات خودشان را نسبت به دشمن و مواضع استقراری و سایر نیازمندی‌های اطلاعاتی را آنجا تکمیل می‌کردند. برای اینکه برادران اطلاعات بتوانند هم خودشان خوب کارهایشان را انجام بدهند و هم برای امورات شناسایی توجیه شوند، خود امین‌آقا مسئولیت آموزش گردان‌ها را برای عبور از رود به بچه‌های اطلاعات سپرده بودند. ما رودخانه به‌منشیر را انتخاب کرده بودیم و اینجا یک مقر گرفته بودیم؛ روستایی که چند تا خانه خرابه داشت و خالی از سکنه بود. خودمان روزها می‌رفتیم آنجا تمرین می‌کردیم و شب‌ها می‌آمدیم به‌صورت شیفت‌بندی برای شناسایی



تا نزدیکی‌های عملیات شروع کردیم که تا آن زمان اکثر بچه‌ها از نظر غواصی واقعاً خبره شده بودند. اینها بحث آموزش شنا را در رودخانه دز و خود سد دز یاد گرفته بودند و دیگر بحث آموزش غواصی برایشان خیلی آسان شده بود. ما ملاحظه‌ای که داشتیم و اصراری که برای غواص‌ها داشتیم، این بود که تأکید می‌کردیم حداکثر باید از بینی به بالا بیرون سطح آب باشند؛ یعنی باید دهانشان داخل آب بود. حتی بعضی از نیروها این‌قدر مهارت پیدا کرده بودند که اشنوگر و چشم‌هایشان دیده می‌شد و از چشم به بالا، بالای سطح آب بود و بقیه بدنشان زیر آب بود. این کار را ما با لباس غواصی با تنظیم وزنه‌های بدن غواص نسبت به وزن هر فرد انجام می‌دادیم و کلی کارهای دیگر که حرکت ستونی طناب تنظیم کرده بودیم، هر ۱/۵ متر، ۲ متر فاصله گره زده بودیم که بچه‌ها بازویشان را می‌انداختند داخل همان گره که به‌صورت ستونی بتوانند راحت حرکت کنند. این پیش‌بینی را کرده بودیم که اگر طوفان، باد یا رودخانه موج شد، بچه‌ها همدیگر را گم نکنند. در یک ستون و همان شب عملیات هم با همان طناب‌هایی که درست کرده بودند، هر نفر با دیگری ۲، ۳ متر فاصله داشت و با همان طناب‌ها نیروهای گردان‌های خط‌شکن پشت سر هم حرکت کردند و رفتند. مهم‌ترین کارهای ما بحث دیدبانی و تنظیم گزارش‌های روزانه بود. ما هر روز باید جزرومد و طلوع و غروب ماه را شناسایی می‌کردیم. بحث فعال نگه‌داشتن خط را داشتیم؛ یعنی شیوه‌ای که ژاندارمری خمپاره می‌زد یا تیراندازی می‌کرد، ما همان‌ها را مراعات می‌کردیم. این موضوعات را دقیقاً اگر مراعات نمی‌کردیم،

فردا صبح ساعت ۹/۵-۱۰ بود که دیدیم یک جیب از برادران لشکر ۲۵ آن دو نیروی ما را آوردند. اگر ما دقت نمی‌کردیم، مشکلات اساسی در این بحث داشتیم. حالا دومین مأموریت ما در بحث کارهایی که امین‌آقا به نیروهای اطلاعاتی سپرده بودند، بحث آموزش گردان‌های غواصی بود. ۲ تا گردان غواص انتخاب کرده بودند و حدود ۱/۵ تا ۲ ماه مانده به عملیات - فکر کنم آذرماه - شروع کردیم.»

سردار شریعتی درخصوص علل و عوامل واگذاری آموزش نیروهای غواص به واحد اطلاعات عملیات گفت: «من اگر می‌خواستم این کاری را که دوستان داشتند انجام می‌دادند که خودشان اول کلی تمرین کرده بودند که یاد بگیرند چطوری از ارونند عبور کنند و بعد بیایند بچه‌های آموزش نظامی لشکر را دوباره آموزش بدهند، انجام بدهم، نزدیک به ۶، ۷ ماه وقت را از دست می‌دادم. این کاری بود که این بچه‌های اطلاعات، واقعاً [خالصانه] تقبل کردند. با آنها نشستیم و صحبت کردم، گفتم من اگر بخواهم بگذارم شما بروید آموزش ببینید (وقت از بین می‌رود)، شما آموزش بدهید بعد آن آموزش دوباره بیاید به نیروها آموزش بدهد، خود این کلی وقت ما را تلف می‌کند. ما زمان نداشتیم، بنابراین دوستان چون خودشان آموزش دیده بودند، تمام جزئیات کار شناسایی برایشان به دست آمده بود. آموزش را محول کردیم که نیروهای غواص را بچه‌های اطلاعات عملیات آموزش بدهند.»

سردار عباسقلی‌زاده در ادامه چگونگی آموزش نیروهای غواص را چنین تشریح کرد: «حدود اواسط آذرماه ما کار آموزش گردان‌ها با نیروهای اطلاعاتی را

دشمن قطعاً متوجه فعالیت‌های ما می‌شد. یک بحثی هم که داشتیم بحث دیدبانی نزدیک بود. منطقه نخلستان بود و ما کلاً نمی‌توانستیم جلو دیدگاه بزنیم یا دپو ایجاد کنیم. بلندترین نخل‌های منطقه را انتخاب کردیم و درست وسط آنها یک دکل ۶، ۷ متری زدیم و لای همان نخل‌ها مخفی کردیم. حتی گاهاً خود ما هم اوایل در پیدا کردن دکل مشکل داشتیم. از نظر استتار و اختفا اینها را کاملاً لحاظ کرده بودیم و دید نزدیک هم به فعالیت‌های دشمن داشتیم. از همه فعالیت‌های دشمن اعم از فعالیت‌های خط، پشت خط، اقدامات مهندسی، راه و ترابری و همه اینها گزارش آماده می‌کردیم و به فرمانده محترم لشکر ارسال می‌کردیم؛ به اضافه قرارگاه کربلا که سردار سوداگر آقای احد علافی را به عنوان رابط می‌فرستادند و هر ۲۴ ساعت این گزارش‌های اطلاعاتی را از وضعیت دشمن، آمادگی و برنامه‌های خودمان و از سایر جمع‌آوری‌های اطلاعاتی در زمینه‌های متفاوت و نیازمندی‌های اطلاعاتی تهیه می‌کردیم و به قرارگاه هم این گزارش‌ها را ارسال می‌کردیم.»

مسئول واحد اطلاعات عملیات لشکر ۳۱ عاشورا با قدردانی از فداکاری‌ها و تلاش‌های شبانه‌روزی رزمندگان این واحد، به نمونه‌ای از این مجاهدت‌ها اشاره کرد و گفت: «می‌خواهم به مظلومیت، شجاعت، قدرت و معنویت بچه‌ها اشاره کنم. ما از صبح تا عصر بغل همین بهم‌نشیر کار می‌کردیم هر شب که ما کنار بهم‌نشیر برای استراحت می‌ماندیم فردایش برویم، یکی، دو نفر از بچه‌ها بودند که کنار رود می‌خوابیدند. ما به اینها می‌گفتیم آقا بیا بیدار داخل اتاقک، داخل چادر استراحت بکنید خسته نشوید، تا فردا ما هم کار شناسایی و هم کار آموزشی داریم. ۲، ۳ نفر از اینها بودند که قبول نمی‌کردند و می‌گفتند ما باید اینجا بخوابیم و داخل چادر و اتاقک نمی‌آییم. ما بعداً متوجه این بچه‌ها شدیم. دیدیم اینها از صبح تا عصری که کار آموزش و آمادگی جسمانی داشتند. صبح ما با این بچه‌ها حداقل ۱۵ - ۱۰ کیلومتر دو داشتیم، یعنی با ماشین اینها را می‌بردیم در منطقه‌ای می‌گذاشتیم. برمی‌گشتیم ماشین را می‌گذاشتیم مگر خودمان روبه‌روی همین‌ها می‌دویدیم و با آنها بر می‌گشتیم. وقتی اینها گرم‌کنشان را باز می‌کردند، آب می‌ریخت؛ یعنی این قدر از نظر فعالیت‌های جسمانی اینها [به خودشان فشار می‌آوردند]. آروند رود به عرض ۸۰۰ متر تا یک کیلومتر محور ما بود. ۷ دقیقه شنا می‌کردند، ۷ دقیقه طول نمی‌کشید راحت می‌رفتند این طرف آن طرف، حتی بعد عملیات بدون لباس غواصی وقتی اینها افتادند رفتند مسابقه دادند برگشتند. من از اینها واقعاً عصبانی شدم و گفتم مگر شما نمی‌دانید در این رودخانه کوسه‌ماهی هست، اره‌ماهی هست؟ ما در همان نهرها بچه اره‌ماهی گرفته بودیم، منتها به کل نیروها نگفته بودیم. احتمال دادیم شاید نیروها احتیاط کنند یا مشکلی ایجاد بشود، ولی غافل از اینکه بچه‌ها فقط به فکر عملیات و اجرای مأموریت و دفاع از نظام مقدس بودند. دلیلش را ما بعداً فهمیدیم؛ اینها از بس روز کار می‌کردند خسته می‌شدند و کنار آب می‌خوابیدند که وقتی آب مد می‌شود، اینها را بیدار کند که بلند شوند و نماز شبشان را بخوانند. واقعاً این بچه‌ها بودند که این افتخارات را برای ماها آفریدند.»